

مورخ ۸ جولای ۱۹۱۲ در نیویورک:

درباره حیات جسمانی و روحانی

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



مورخ ۸ جولای ۱۹۱۲ در نیویورک:

درباره حیات جسمانی و روحانی^۱

(خطابات جلد دوم، ص. ۱۷۶-۱۸۰)

خوش آمدید! خوش آمدید! انسان دو حیات دارد: یک حیات جسمانی، یک حیات روحانی. حیات جسمانی انسان، حیات حیوانی است. ملاحظه می کنید که حیات جسمانی انسان عبارت از خوردن و خوابیدن و پوشیدن و راحت کردن و گردیدن و اشیاء محسوسه را نظیر کائنات سائر از ستاره و آفتاب و ماه و جبال و دره ها و چشمه ها و جنگل ها دیدن است. این حیات حیات حیوانی است. مشهود و واضح است که حیوان با انسان در معیشت جسمانی مشترک است. یک چیز دیگر هست و آن این است که حیوان در معیشت جسمانی خود راحت است، ولی انسان در معیشت جسمانی خود

^۱ خطابه در نیویورک ۸ جولای ۱۹۱۲ (۲۳ رجب ۱۳۳۰)

شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۱۴۹



ORIGINAL



AUDIO

در تعب. ملاحظه کنید که جمیع حیوانات که در این صحرا هستند، در کوه ها هستند، در دریا ها هستند، این ها به سهولت معیشت جسمانی خود را بدون مشقت و تعب بدست می آورند. این مرغ ها در این صحرا؛ نه کسبی، نه صنعتی، نه تجارتي، نه فلاحتی. به هیچ وجه من الوجوه زحمتی ندارند. هوای بسیار لطیف استنشاق می کنند و بر اعلی شاخه های درختهای سبز و خرم لانه و آشیانه می نمایند و از این دانه های موجود در این صحرا تناول می کنند. جمیع این خرمن ها ثروت آنها است. به مجرد اینکه گرسنه می شوند، دانه حاضر. بعد از خوردن دانه ها، بر اعلی شاخه های درخت در نهایت راحت و آسایش، بدون زحمت و مشقت راحت و آسایش می نمایند. و همچنین سائر حیوانات. لکن انسان به جهت معیشت جسمانی خود باید تحمل مشقات عظیمه کند، شب و روز آرام نگیرد. یا فلاحت کند یا صنعت نماید یا به تجارت مشغول گردد یا در این معادن شب و روز کار کند یا در نهایت زحمت و مشقت به این طرف و آن طرف سفر کند و زیر زمین و روی زمین کار نماید تا آنکه معیشت جسمانی او میسر گردد. ولی حیوان این زحمات را ندارد و با انسان در معیشت جسمانی مشترک است و با وجود این راحت، نتیجه ای از این معیشت جسمانی آنها نیست و اگر صدسال زندگانی کند، از حیات جسمانی عاقبت ابداً نتیجه ای نیست. فکر کنید ببینید آیا هیچ نتیجه ای در حیات جسمانی هست؟ این همه میلیونها نفوس که از این عالم رفتند، آیا هیچ دیدید که از حیات جسمانی خود نتیجه ای گیرند؟ جمیع حیاتشان هدر رفت، زحماتشان هدر رفت مشقاتشان هدر رفت، صناعتشان هدر رفت، تجارتشان هدر رفت و وقت رفتن از این عالم، در کف چیزی نداشتند، نتیجه ای نگرفتند.

اما حیات روحانی حیات است. حیاتی است که عالم انسانی به آن روشن. حیاتی است که انسان از حیوان ممتاز. حیاتی است که ابدی است، سرمدی است، پرتو فیض الهی است. حیات روحانی انسان سبب حصول عزت ابدی است. حیات روحانی انسان سبب تقرب الی الله است. حیات روحانی انسان سبب دخول در ملکوت الله است. حیات روحانی انسان سبب حصول فضائل کلبه است. حیات روحانی انسان سبب روشنائی عالم بشر است. ملاحظه کنید نفوسی را که حیات روحانی مکمل؛ از برای آنها فنائی نبود، اضمحلالی نبود و از زندگانی نتایجی گرفتند و ثمره ای بردند. آن ثمره چه چیز است؟ آن قُربیت الهیه است، آن حیات ابدیه است، نورانیت سرمدیه است، آن حیات بقا است، آن حیات ثبات است، آن حیات روشنائی و سائر کمالات انسانی. حتی چون در نقطه تراب ملاحظه کنیم نفوسی که حیاتشان جسمانی بود و از حیات روحانی نصیبی نگرفتند، آثارشان بکلی محو شد؛ نه ذکری، نه اثری و نه ثمری، نه صیتی. حتی در نقطه تراب، نه قبری، نه اثری. نهایت ایامی چند، قبورشان معمور بود، بعد مطمور شد و رفت. لکن نفوسی که حیات روحانی داشتند، اینها در ملکوت الهی الی الابد مانند ستاره درخشیدند، عزت ابدیه دارند، در محفل تجلی الهی هستند، از مائده

آسمانی مرزوق اند، از مشاهده جمال الهی مستفیض اند، عزّت ابدیه از برای آنها است. در جمیع مراتب الهی حتّی در عالم ناسوت ملاحظه کنید، می بینید آثار اینها باقی است، ذکر اینها باقی است، اخلاق اینها باقی است. مثلاً سه هزار سال یا دو هزار سال پیش نفسی بوده، منسوب به عتبه الهیه بوده، مؤمن بوده و مستقیم بر امرالله بوده؛ الی الآن آثار آنها باقی است، الی الآن به ذکر آنان خیرات و مبرّات می شود، الی الآن به نام آنها مدارس تشکیل می گردد و معابد تأسیس می شود، الی الآن به نام آنها شفاخانه هایی ترتیب می شود. مثلاً حواریون حضرت مسیح، حیات جسمانی پطرس حیات ماهی گیری بود، دیگر حیات یک ماهیگیر معلوم است چه چیزی می شود، امّا حیات روحانیش به نفثات مسیح در نهایت روشنائی که حتّی در نقطه تراب آثار او باقی است. و امپراطوری رومان؛ نیروی به آن عظمت، نه اثری و نه ثمری، نه بروزی و نه ذکری و نه ظهوری.

پس معلوم شد که اصل حیات انسان، حیات روحانی است. این حیات روحانی انسان نتیجه دارد، این حیات روحانی انسان باقی است، این حیات روحانی انسان ابدی است، این حیات روحانی انسان عزّت سرمدی است. الحمد لله به عنایت حضرت بهاءالله، از برای شما این حیات روحانی میسر است، این موهبت کبری جلوه نموده، این شمع روشن افروخته شده. جمیع نفوسی که ملاحظه می کنید در روی زمین، از ملوک گرفته تا مملوک، حیات آنان را نتیجه ای نه، ثمری نه، اثری نه. عنقریب ملاحظه می کنید که بکلی محو شده اند و از این عالم رفته اند. نهایتش پنجاه سال زندگانی نمایند، ولی از این حیات نه اثری، نه ثمری. نه نتیجه ای مرتّب. لکن شما الحمد لله بعنایت حضرت بهاءالله حیات روحانی یافتید و به نورانیت ملکوت روشنید و از فیض ابدی استفاضه می نمائید. لهذا شما ابدی هستید، سرمدی هستید، باقی هستید، روشن هستید و از حیات شما نتایج عظیمه حاصل. حتّی در نقطه تراب، آثار شما باقی و برقرار. فراموش نخواهید شد و در عوالم الهی مثل آفتاب روشنید، نورانیت شما واضح و مشهود است، در محفل تجلّی الهی الی الابد حاضرید و در انوار کمال و جمال مستغرق خواهید بود شکر کنید.

